[illegible] السالکین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله اجمعین اما بعد
بدان ای طالب صادق که حضرت شیخ مرتعش قدس سره چنین میفرمایند که صوفی
آن بود که نظر او با قدام او برابر باشد ای جمله حاضر باشد قول ای که قدم
اینجا که قول دل اینجا که تن اینجا که دل بخلاف آنکه گفته اند از خود غایب و بحق
حاضر لا بل بخود حاضر و بحق حاضر این نشان حضور اهل تمکین بود نی غیبت یعنی صوفی آن
باشد که نظر دل او بران مقام عالی باشد که بقدم سلوک از سر حضور و آگاهی
تا آن مقام رسیده باشد در هر قدمی که میزند و میرود بحسب ظاهر نیز بطریق حضور
و آگاهی برتبت طبیعی او باشد که الظاهر عنوان الباطن؛ نظر بر رتبت بازان
دارم ای ماه؛ که غیری را نباشد در دلم راه؛ بسخن خانواده حضرات خواجگان
است قدس الله تعالی ارواحهم؛ هوش در دم؛ نظر در قدم؛ سفر در وطن؛
خلوت در انجمن؛ مراد از هوش در دم حاضر و آگاه بودنست در هر
نفسی که میزند و قدمی که می رود چنانکه گفته اند اگر حاضری مؤمنی و گر غافلی کافری
و نیز مراد از ادای همه طاعات و عبادات از ذکر و فکر و غیرها حضور و آگاهی
مع الحق سبحانه و تعالی؛ حضوری گر همی خواهی از او غایب مشو حافظ؛ متی ما تلق
من تهوی دع الدنیا و اهملها؛ قول ای که قدم یعنی صوفی هر چه میگوید از مقامی
می باید گوید که بقدم سلوک از سر حضور و آگاهی بنهایت آن مقام عالی رسیده باشد

JAMIA HAMDARD CENTRAL LIBRARY NEW DELHI
ACC No. 2832
Date 20.7.05

۲۸۳۲

چنانکه حضرت [illegible] [illegible] میکنند کرد هر درویش میرود از

[illegible] چون ایشان [illegible] مشکوک طواف چون شیطان ابلیس آدم را نهی [illegible]

[illegible] بتمیز نشاید داد و بیت این مقام مذکور مقام میانه یان و

اهل این طریق است توقف در این مقام عابر بود [illegible] ممزوج را احمار بود

توقف کردن صوفی در این مقام عجب است و دعوی شیخی کردن او هر صفت

ببندد اهل این طریق در زمان سلوک آنست که در غلبه احوال گاهی از خود غایب

می شوند و محو ~~[illegible]~~ گاهی بوجودات خود حاضر میشوند و از حق غایب هر چه

این دو وجود [illegible] این طایفه علت وجود و عدم میگویند [illegible] و وجود را

[illegible] صفتی باید کرد تا کار مردان مرد توانند کرد وصل انعدام اگر توانی

کرد اگر مرد این [illegible] توانی کرد قال الله تعالی و تعالی و اذکر ربک

اذا نسیت ای نسیت غیرک ثم نسیت نفسک ثم نسیت وصفک ثم نسیت

غیرک اشارت بنسیان وجود بشریت است و مراد از وجود بشریت آن

تعلقات است که میباشد آدمیان را نشاید این تعلق مهیدان این طریق وارد چون

بمبتدی خواهد که وجود و عدم را بیکدیگر وصل کند مشغول [illegible] بنسبت [illegible]

[illegible] کنند که از غلبه احوال دیگر بوجود بشریت حاضر نشود این افنای وجود

[illegible] گویند ثم نسیت نفسک این مقام متوسطان این طریق است آنچه باقی

مانده [illegible] بر مبتدی در این مقام توسط [illegible] کرا و را حاصل شده

بود [illegible] سبحانه و تعالی دو وجود و عدم در متوسطان است [illegible] در زمان سلوک

در غلبه احوال گاهی بحق حاضر می شوند و از خود غایب و گاهی بخود حاضر می شوند و از حق غایب

[illegible] خنثی با خدا او شاهد زور [illegible] الذی [illegible]

كبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون [illegible] قول یعنی صوفیا
هر چه می‌گوید بدیگران از سخنان عالی این طایفه از حالات و کیفیات و مقامات
عالی آن نمی‌یابد که بقدم سلوک از سر حضور و آگاهی بآن مقام عالی رسیده باشد
و بآن حالات و کیفیات و مقامات عالی آن نمی‌باید که مشرف شده باشد
اگر چنین نباشد و گوید این افترا و کذب است که فتنه مع الحق سبحانه و تعالی [illegible]
یعنی حق سبحانه و تعالی مرا چنین حالات و کیفیات داده [illegible] اکبر و [illegible]
ذره از این حالات و کیفیات ضرر [illegible] عوقبت او در دنیا و آخرت
هرگز باین مقام عالی نرسد چرا که او کذاب است و حضرت رسول [illegible]
علیه و سلم گفته انا الکذاب لا امتی و صوفی بهر مقامی از مقامات عالی این
طایفه که میرسد بقدر متابعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم میرسد او در این
صورت از متابعت و شفاعت آنحضرت محروم است نعوذ بالله من ذلک
هم آن جای که تن تن آنجا که دل یعنی صوفی می‌باید که بهمگی خود چه تن و دل و جان و قلب
و قالب حاضر و آگاه باشد در هر مقامی که باشد از مقامات عالی این طایفه ؛ نماند
مرکب اندر دار حیوان ؛ بیک رنگی برآید قالب و جان ؛ و بخلاف آنکه
از خود غایب و بحق حاضر هر جا این سخنان حضرت شیخ تنبیه [illegible]
با جماعت که این مقام را [illegible] شیخی و ارشاد خیال کرده اند در ضلالت و گمراهی
مانده و ضال و مضل شده [illegible] ضلالت و گمراهی می‌اندازند و پس [illegible]
فرض است که احتیاط بجد نمایند تا بعلت ایشان نشود و در ربقه ارادت عزیزی [illegible]

[illegible] هیچ عجیب و غریب نباشد بود این
[illegible] گوید ابلهی [illegible] شرح این فرای آگهی است و نیز [illegible] حضرت
[illegible] ظاهر شدن آدمی باشد حق سبحانه و تعالی است
مقام لا [illegible] و حق حاضر این شأن حضور را و نبود بی غیبت و حضور
بی غیبت صفت ذاتی حق است سبحانه و تعالی و معنی این حضرت شیخ از امید اتا
انتها دلالت میکند برین مقام عالی این مرتبه ایست بس خطرناک در وی هم
[illegible] پاک این مرتبه روح آدمی است [illegible] روح [illegible] محرمی است
این مرتبه و مقام خدا دادن این طریق نیست محل اعتقاد [illegible] و معارف است
[illegible] را حق اظهار کن خدا خوان کر خدا دان [illegible] تحقیق نمود
خدا [illegible] سلیمان این احادیث نیز مبین و شاهد است [illegible] شیخ
من عرف نفسه فقد عرف ربه اعرف نفسك [illegible] انسان یعرف ربك اعرفکم بنفسه
اعرفکم بربه اما آنکه عکس این میگفته باشند همه دائم در خیال کرده باشند
نهایت مقام سیر الی الله و بدایت سیر فی الله را انتهایی نیست چنانکه سیر
[illegible] نهایت [illegible] نبود انجا رسید و تمام شد ره [illegible]
ماند و نتوانست شد دیگر او را نمی [illegible] پیدا هیچ درین مقام نیست حضرت
[illegible] نبی صلی الله علیه و سلم واقع [illegible] قال الله تعالی سبحان الذی
اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه
من [illegible] این مقام مقام کشفی است در کشتی افتی [illegible] کرد
[illegible] کان الله تعالی [illegible] کان الله

متوسط خواهد که این وجود و [illegible] [illegible] اوصاف
بشریت [illegible] و باقی نماند بهمگی خود مایل نیست [illegible] مشغول شود [illegible]
از کمال اشتغال حالتی و کیفیتی و استغراق و استهلاکی و اضمحلالی [illegible]
از غلبهٔ این حال هیچ خود را نه بیند و نه داند و بیابد [illegible] مان جمهور [illegible]
جز بحق نماند انیست مقام از خود غایب و بحق حاضر این مقام خداخواهان این
طریق است درین دو مقام وقت که این سخنان عالی این طایفه از اسرار و معارف
نیست تا انکه از وی ظاهر شود ٭ گر خدا خواهی که او اسرار عرفان فاش گفت
در خدا واگم [illegible] از حق اظهار کن ٭ و این مقام فنای فناست [illegible]
و ارشاد درین مقام روا نیست لایق بخود حاضر و بحق حاضر سالک [illegible]
باین مقام عالی مشرف شود که [illegible] و باید که درین مدت [illegible] است
شریف حاصل کرده است بهمگی متوجه این استغراق و بیخودی و بی شعوری که
از اوصاف بشریت آمیخته شود تا انزمان که هیچ ازین اوصاف در وی
نماند او فانی است مطلق ٭ او را که فنا شیوه و فقر آیین است ٭ نی کشف
و یقین نه معرفت نه دین است ٭ رفت او ز میان همین خدا ماند خدا ٭ الفقر
اذا تم فهو الله اینست ٭ و فنای فنا عبارت ازین مقام عالی است و این
فنای تام خاصهٔ حضرت رسالت محمدی نبوی علیه الصلوة والسلام [illegible]
و او را بقدر متابعت او ازین مقام عالی نصیب است ٭ از فنای مطلق [illegible]
قوی ٭ کی حرم وصل را محرم شوی ٭ بعد ازین اگر حق سبحانه و تعالی بار کمال کرم
و عنایت [illegible] صاحب از فنا وجود شریف خود را که از وجود موهوب

حالی